

**A Study on the Main Causes of distinction of turban as the dress of Shiite clergy
in the Qajar era**

Hadi Yaghoubzadeh¹ | Ameneh Mafitabar²
(DOI): [10.22034/SKH.2023.14550.1349](https://doi.org/10.22034/SKH.2023.14550.1349)

Original Article
P 7 -32

Abstract

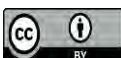
The turban, which was once a common male covering throughout the country, is one of the distinguishing features of Shiite religious scholars in Iran. The Pahlavi period is widely regarded as the time when turbans distinguished between clergy and commoners, but the origins of this distinction should be traced back further in time. This study explored the monopoly of turban as exclusive Shiite clerical dress. Thus, the main research question was: "In studying the historical trend of men's clothing, when and how was the turban recognized as a special Shiite clerical head covering in Iran, and when did it become a distinguishing feature of their clothing?" It was hypothesized that this distinction dates back to the Qajar era, when, despite the prevalence of other types of head coverings, the turban was seen as a distinguishing feature of Shiite clerical dress. The findings of this study, as a historical analysis, revealed that during the Qajar era, Shiite clerics, unlike the general public, stood against the powerful process of modernization by deviating from the court's propaganda and maintaining their traditional dress, including the turban, and by doing so, gave it a symbolic aspect.

Keywords: Clergy in the Qajar era, Head cover of the Qajar era, Clothes of the clergy, Turban, Shia clergy.

¹. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, University of Arts, Tehran, Iran. yaghoubzaded@art.ir

². Assistant Professor, Department of Textile and Clothing Design, School of Applied Arts, University of Arts, Tehran, Iran. a.mafitabar@art.ac.ir

Received: 2022/09/28 | Accepted: 2023/03/28



This article is distributed under the terms of the Creative Commons Attribution4.0 | <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

بازیابی زمینه‌های تمایز عمامه به مثابه کسوت روحانیت شیعه در عصر قاجار^۱

هادی یعقوب‌زاده (نویسنده مسئول)^۲ آمنه مافی‌تبار^۳

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22034/SKH.2023.14550.1349

نوع مقاله: علمی پژوهشی

چکیده

ص: ۳۲/۷

عمامه یکی از وجوه تمایز پوشش علمای دینی شیعیان در ایران به حساب می‌آید که روزگاری پوشش مشترک مردانه در کلیت این سرزمین بود. معمولاً زمینه تفکیک این نوع پوشش از عامه مردم به دوره پهلوی نسبت داده می‌شود در حالی که بایستی پیدایی این تحدید را در اعصار پیش‌تر بازجست. هدف این مقاله، واکاوی در زمینه‌های انحصار عمامه به پوشش روحانیت شیعه است. بنابراین؛ پرسش این است که «در مطالعه روند تاریخی پوشش مردانه، چگونه و از چه زمان، عمامه، به عنوان سرجامه خاص روحانیت شیعه در ایران شناخته شد و به وجه تمایز پوشش ایشان بدل گردید؟» فرضیه آنکه شالوده این انفکاک در عصر قاجار پا می‌گیرد و با رواج انواع دیگر سرجامه در این دوره، عمامه به عنوان وجه ممیز، با روحانیت شیعه نسبت پیدا می‌کند. نتیجه این پژوهش با مطالعه سفرنامه‌ها، مدارک و اسناد تاریخی، به صورت توصیفی - تحلیلی نشان می‌دهد که در عصر قاجار، روحانیون شیعه به‌رغم عامه مردم؛ با عدول از شیوه تبلیغی دربار و با حفظ پوشش سنتی خود؛ از جمله عمامه، در مقابل روند قدرتمند مدرنیزاسیون ایستادگی می‌کنند و با حفظ سرپوش عمامه، به آن جنبه نمادین می‌بخشند.

واژگان کلیدی

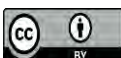
روحانیت در عصر قاجار؛ سرپوش‌های عصر قاجار؛ لباس روحانیت؛ عمامه؛ روحانیت شیعه.

^۱ این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی با عنوان «واکاوی پوشش روحانیون شیعه در عصر قاجار از منظر هم‌سنجی سیر تاریخی، خویشکاری تمثیلی و زیبایی-شناسی صوری» است که با حمایت و زیر نظر دانشگاه هنر، تهران، با شماره ۴۷۵۱۸۵ در تاریخ ۲۷ فروردین ۱۴۰۱ به اتمام رسیده است.

^۲ استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه هنر، تهران، ایران. yaghoubzadeh@art.ac.ir

^۳ استادیار گروه طراحی پارچه و لباس، دانشکده هنرهای کاربردی، دانشگاه هنر، تهران، ایران. a.mafitabar@art.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۰۶ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۰۸



مقدمه

عصر قاجار (۱۲۱۱-۱۳۴۴ ق/۱۱۷۵-۱۳۰۴ ش)، بازه حکمرانی نسبتاً طولانی است که با انقلاب صنعتی در غرب (۱۷۶۰-۱۸۳۰ م) و بسیاری از تحولات مهم سیاسی و اجتماعی در داخل و خارج از کشور مقارن گشت. در این دوره که قریب به صد و سی سال طول کشید، تحولات بسیار در پوشش مردم رخ نمود که از جمله آن‌ها تغییر در شکل عمومی سرجامه مردانه است. با این نگاه؛ پرسش مقاله پیش‌رو آن است: «در مطالعه روند تاریخی پوشش مردانه، چگونه و از چه زمان، عمامه، به عنوان سرجامه خاص روحانیت شیعه در ایران شناخته شد و به وجه تمایز پوشش ایشان بدل گردید؟» فرضیه آنکه شالوده این انفکاک در عصر قاجار نضج یافت و با رواج انواع دیگر سرپوش، عمامه به صورت شاخص با روحانیت دینی شیعه شناخته شد. در واقع، هدف این پژوهش، بازیابی زمینه‌های تاریخی انحصار عمامه به روحانیت شیعه و تمایز یافتگی آن از غالب جامعه است. ضرورت انجام این پژوهش آنکه صرف‌نظر از مغفول ماندگی این موضوع، به صورت معمول، تحولات عرصه پوشاک به دلیل وجه غالب و کلی، یک‌سره به دوره پهلوی نسبت داده شده است. در صورتی که به نظر می‌رسد زمینه‌های شکل‌گیری آن پیش‌تر و در دوره قاجار رقم خورده است. امری که با نظر به سفرنامه‌ها و منابع تاریخی آن عصر، قابل بازیابی خواهد بود. همچنانکه، غفلت از این مسأله و بی‌توجهی به آن، مانع از ارائه تصویری صحیح از تحولات سرپوش‌ها در ایران خواهد شد. از این رو، نوشتار حاضر پس از بررسی اهمیت و جایگاه پوشش سر در جامعه زمان قاجار و مطالعه کسوت عالمان شیعه در آن عصر، دلایل و زمینه‌های جایگزینی عمامه با کلاه را بررسی کرده و با بررسی ویژگی‌های صوری و شکلی عمامه‌های قاجاری؛ مشروح در اسناد تاریخی و از جمله سفرنامه‌های مکتوب از دوره فتحعلی‌شاهی (حک: ۱۲۱۱-۱۲۵۰ ق/۱۱۷۶-۱۲۱۳ ش) تا عصر احمدشاه (حک: ۱۳۲۷-۱۳۴۴ ق/۱۲۸۸-۱۳۰۴)؛ چگونگی تمایز نمادین سرجامه روحانیت دینی شیعه از عامه مردم را تبیین می‌کند.

پیشینه تحقیق

در پیشینه این تحقیق شاید بتوان به مواردی اشاره داشت که در شکل توصیفی و به صورت پراکنده و در لابه‌لای مطالب گسترده به سیاق دایرة‌المعارف، به عمامه در طول تاریخ پرداخته و در باره شکل و جنسیت آن نوشته‌اند؛ از جمله آن‌ها می‌توان به مدخل «عمامه» از حامد الگار^۱ در

^۱ Hamid Algar.

«پوشاک در ایران زمین (۱۳۹۱) یا «تاریخ پوشاک ایرانیان از ابتدای اسلام تا قاجار» از محمدرضا چیت‌ساز در تاریخ جامع ایران (۱۳۹۳) اشاره داشت. برخی دیگر نیز در قالب منابع حوزه تاریخ لباس؛ همچون هشت هزار سال تاریخ پوشاک اقوام ایرانی از مهرآسا غیبی (۱۳۹۶) انواع پوشش زنانه و مردانه را در طول تاریخ و از جمله در عصر قاجار بررسی کرده‌اند.

آن‌چنان‌که گفته شد در این منابع به بیان کلیاتی از تاریخ عمامه پرداخته شده و مسأله پژوهش حاضر مورد توجه آنان نبوده است؛ البته با تدقیق بیش‌تر در باره موضوع مقاله، می‌بایست به «سیمای مرد مدرن: تحلیلی بر تحول لباس مردان در ایران عصر قاجار» از منظر محمدی و سید سعید سید احمدی زاویه در فصلنامه تحقیقات اجتماعی (۱۳۹۷) نیز اشاره نمود؛ چرا که نویسندگان آن، روند کلی تغییر شکل پوشش مردان در دوره قاجار را دنبال کرده‌اند که البته بررسی تغییرات شکلی سرجامه مردانه در اولویت پژوهشی نوشتار مذکور نبوده است. مورد دیگر با تأکید بیش‌تر بر این نوع پوشش، «بی‌دستار شدن؛ اشکال و دلایل» از سید جلال موسوی در دومانه فرهنگ و ادبیات عامه (۱۳۹۷) است که کارکرد و مفاهیم مرتبط با بر سر داشتن یا از سر انداختن دستار در ادوار مختلف تاریخی را تشریح کرده است. در مجموع، مطالعات پیشین، گواه بر آن است که واکاوی در چرایی و چگونگی انفکاک عمامه به روحانیت دینی شیعه در ایران، به مثابه موضوع جداگانه و درخور بررسی موضوع مغفولی است که در این مقاله به آن پرداخته شده است.

روش تحقیق

این مطالعه در زمره تحقیق‌های کیفی قرار می‌گیرد. پژوهشی که به لحاظ محتوا، توصیفی-تحلیلی و متکی بر توصیف، تجزیه و تحلیل اطلاعاتی است و بخش اساسی آن از تاریخ عصر قاجار به‌دست می‌آید. در این شیوه، مطالب مورد نظر از طریق روش‌های مبتنی بر مطالعات اسنادی همچون متن‌خوانی، تصویرخوانی، سندخوانی و دیگر منابع مکتوب گردآوری و سپس توصیف و تحلیل می‌شود. از سویی این پژوهش به لحاظ هدف، بنیادی است؛ زیرا می‌کوشد با جستجوی حقایق درباب سیر تحول و ساختار صوری عمامه؛ نقش‌پذیری آن در لباس علمای شیعه در عصر قاجار را مورد بررسی قرار داده و مرزهای دانش عمومی بشر را توسعه بخشد. با این نگاه، تجزیه و تحلیل عقلانی ملاک نتیجه‌گیری و انشاء استدلال‌های نظری در این‌باره است و نمونه‌گیری به-صورت هدفمند صورت گرفته؛ یعنی در قالب اصلی‌ترین جزء پوشش علمای شیعه در ایران عصر قاجار (عمامه) تعریف شده است.

مفهوم شناسی

عمامه که در فارسی عمّامه به فتح عین و تشدید میم خوانده می‌شود، (معین، ۱۳۷۵: واژه «عمامه»)، واژه‌ای عربی است که از «عمّ» گرفته شده و بر طولانی بودن، کثرت و بلندی دلالت دارد و جمع آن به صورت عمّامات و عمائم می‌آید (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۱۵/۴، ذیل واژه «عمم»). عمّامه در اصطلاح به معنی پارچه‌ای دراز است که چند بار به دور سر با عرقچین یا بدون آن می‌پیچند و از پوشش‌های سر مردان است. (دزی، ۱۳۴۵: ۲۸۸) گاه نیز عمّامه را به دور پا پیچیده و بر سر می‌گذارند. (مسائلی، ۱۳۹۷: ۳۸) علاوه بر کاربرد واژه عمّامه در میان فارسی‌زبانان، واژه دستار نیز به همین معنا کاربرد دارد (نفیسی، ۱۳۵۵: ۱۵۰۱/۲؛ معین، ۱۳۷۵: واژه «دستار»). البته دستار معنای عامی داشته و علاوه بر عمّامه بر هر چیزی اعم از شال و یا دیگر پارچه‌ها که به وضع مخصوصی به دور سر یا کلاه می‌پیچند نیز اطلاق می‌گردد. (نفیسی، ۱۳۵۵: ۱۵۰۰/۲؛ دهخدا، ۱۳۷۷: واژه «دستار»؛ ر.ک. احمدی، محسن، مدخل «دستار»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۴، زیر نظر محمد کاظم موسوی بجنوردی). از این رو، در این نوشتار مراد از عمّامه و دستار، نوعی سرپوش است که فارغ از بلندی و یا کوتاهی آن، دور سر پیچیده می‌شود و یا آن را به این صورت آماده کرده و بر سر می‌گذارند؛ همچنان که شال کلاه که نوعی از عمّامه دانسته شده نیز در این طیف قرار می‌گیرد. (مستوفی، ۱۳۸۴: ۹۸/۱)

عمامه کسوت روحانیون شیعه در ایران

روحانیت شیعه گروهی از مردم هستند که به امور مذهب تشیع از حیث نیاز و رجوع مردم برای شناخت وظایف دینی اشتغال دارند. این گروه در ایران، عراق، لبنان، پاکستان، کویت و دیگر کشورها، غالباً لباسی متحدالشکل می‌پوشند، که آنان را از دیگر گروه‌های اجتماعی متمایز می‌کند (صبوریان، ۱۳۹۸: ۳۱) این لباس دارای اجزای اصلی و غیر اصلی است که اجزای اصلی آن عبارتست از: عبا، قبا و عمّامه. در باره تاریخچه شکل‌گیری این نوع پوشش آنکه بدعت علمای اسلامی نیست بلکه عمّامه، عبا و قبا در میان مردم عرب (ابن حبیب بغدادی، بی‌تا: ۱۶۵) و غیر ایشان نیز رواج داشته است. همچنانکه بنا بر گزارش‌های تاریخی در میان ایرانیان پیش از اسلام نیز قبا (پیرنیا، ۱۳۷۵، ۲۲۲/۱-۲۲۳؛ کریستین سن، ۱۳۶۸: ۵۹۸) و عبا و یا جبه‌ای شبیه به آن رواج داشته است (سایکس، ۱۳۸۰: ۴۹۸/۱؛ ر.ک. نگارندگان، «بازیابی زمینه‌های تحدید قبا و عبا به روحانیت شیعه در عصر قاجار»، فصلنامه تاریخ مطالعات فرهنگی، س ۱۳، ش ۵۰، زمستان ۱۴۰۰، ص ۱۳۱-۱۵۷)؛ همچنین، در برخی از منابع از عمّامه یا دستاری شبیه به آن نیز به عنوان سرپوشی

که مورد استفاده ایرانیان قرار می‌گرفته، یاد شده است (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۰۲). پیامبر (ص) (کلینی، ۱۴۰۷، ۶/۶۰؛ صالحی‌شامی، ۱۴۱۴ ق، ۲۷۱/۷) و جانشینان ایشان نیز از دو تن پوش قبا و عبا و سرپوش عمامه بهره می‌گرفتند (ابن اعثم، ۱۴۱۱ ق، ۲/۶۹؛ طبرسی، ۱۴۱۲ ق: ۱۱۹-۱۲۰). در این میان عمامه به دلیل تأکیدی که بر آن در روایات و سنن اسلامی شده، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است؛ در برخی از روایات از عمامه به عنوان تاج ملائک (کلینی، ۱۴۰۷ ق: ۶/۶۱) و عاملی برای افزایش بردباری یاد شده است (طبرسی، ۱۴۱۲ ق: ۱۱۹) این ویژگی شاید به جهت متانت و وقاری باشد که در اثر پوشش عمامه برای انسان حاصل می‌شود؛ همچنین، پوشش عمامه در نماز نیز توصیه شده و دو رکعت نماز با آن بهتر از چهار رکعت نماز بدون عمامه دانسته شده است (حر عاملی، ۱۴۰۹ ق: ۴/۶۶۴)؛ البته استحباب عمامه به طور مطلق (بدون تعقید به حال نماز) در اخبار بسیاری وارد شده است (حائری، ۱۳۹۱: ۴۶۴). این موارد بیانگر آن است که عمامه از یک سرپوش معمولی خارج شده و رنگ دینی به خود گرفته و در پوشش اسلامی اهمیت و جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است. این امر می‌تواند دلیلی بر فراگیری سرپوش عمامه در ایران پس از اسلام باشد، عادتی که پیش از اسلام به این سطح از فراگیری در جامعه ایران نرسیده بود. (شهبهانی، ۱۳۹۶: ۱۵۲)

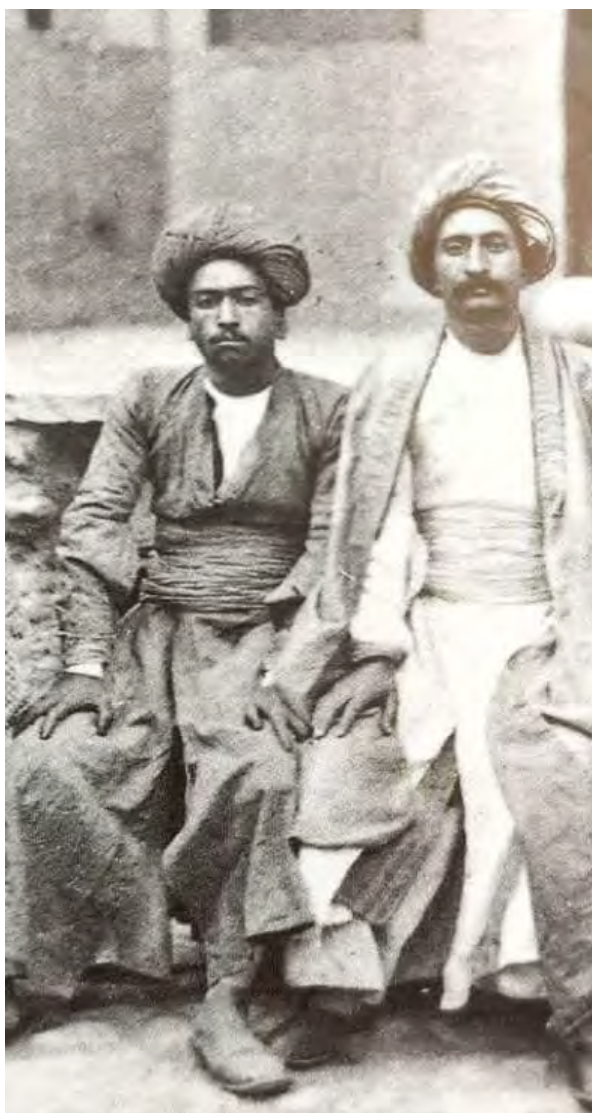
اهمیت پوشش سر مردان در عصر قاجار

پیش زمینه بحث از فراگیری عمامه در ایران عصر قاجار، بحث از اهمیت پوشش سر در میان ایرانیان آن عصر است. تا پیش از نفوذ تمدن غرب در ایران که در دوره قاجار روند صعودی پیمود، اگر فردی در محضر طبقات ممتاز و شخصیت‌های مذهبی-اجتماعی بدون سرپوش وارد می‌شد یا در مقابل آنان، پوشش سر خویش را برمی‌داشت، افکار عمومی، عمل او را حمل بر بی‌ادبی می‌کردند؛ زیرا پوشش سر از مهم‌ترین قسمت‌های لباس به شمار می‌رفت و گروه‌های مختلف با شکل پوشش سر از یکدیگر متمایز می‌شدند (مونسی، ۱۳۹۶: ۱۱۵). با این نگاه؛ به رغم هوای گرم ایران، خصوصاً در فصل تابستان؛ مردم این سرزمین به باز گذاشتن سر عادت نداشتند و حتی در شب از عرقچین و شب‌کلاه استفاده می‌کردند (ویلز، ۱۳۶۳: ۲۰۳ و ۲۰۵). این امر نشان‌دهنده اهتمام ویژه‌ای است که مردان ایرانی در عصر قاجار به پوشاندن سر می‌دادند، به گونه‌ای که حتی در حالت خواب نیز سر را می‌پوشاندند (شهبهانی، ۱۳۹۶: ۲۴). بر این اساس؛ هر یک از اقوام ایرانی نیز به سنت کلاه بر سر گذاشتن پایبند بودند. همچنان‌که، بلوچ‌ها سر را با کلاه لایی‌دوزی شده (عرقچین) از پنبه یا ابریشم می‌پوشاندند و هرگاه لباس کامل به تن داشتند روی عرقچین، عمامه‌ای از پارچه شطرنجی یا آبی می‌بستند (پاتینجر، ۱۳۴۸: ۶۷). روستاییان تفت (در گرمای کویری یزد)،

دستارهای نخ‌ی قهوه‌ای رنگ بر سر می‌گذاشتند (مک‌گرگور، ۱۳۶۸، ۷۲/۲) و حتی اعراب نیز در جنوب ایران، چفیه‌ای از پشم شتر به دور سر می‌بستند و کردها نیز عمامه‌های راه‌راه سرخ و آبی بر سر می‌گذاشتند (اورسل، ۱۳۵۳: ۱۰۴). در تداوم این نگاه، بنابر اسناد تاریخی، حتی اروپایی‌هایی که به ایران وارد می‌شدند بایست کلاه فینه - کلاه نمدی استوانه‌ای با دهانه‌ای بازتر از بالا و با طاق تخت که از مصر و عثمانی به ایران راه یافته بود. (عظیم‌زاده و سعادت‌فر، ۱۳۹۵: ۳۲۲) -، یا شب - کلاه به سر می‌کردند؛ زیرا اگر این رسم مراعات نمی‌شد، احساسات مردم را جریحه‌دار می‌کرد (سرنا، ۱۳۶۲: ۱۶۸). از این رو، برخی از سیاحان از پوشیدن کلاه ایرانی به جهت رعایت رسومات اهل مملکت گزارش داده‌اند (بنجامین، ۱۳۶۳: ۴۴۰). همچنان که برخی از آنان گزارش کرده‌اند که برای ملاقات با ولیعهد، مظفرالدین میرزا (د. ۱۳۲۴ ق/ ۱۲۸۵ ش)، با پوشاندن سر به وسیله کلاه (بایندر، ۱۳۹۹: ۵۲) و یا کلاه کاسکت مخصوص اتومبیل سواری (آنه، ۱۳۷۰: ۱۷۵-۱۷۶) اجازه ورود پیدا کردند.

به‌واقع در دوران قاجار، اهمیت پوشش سر برای مردان به منزله چادر برای زنان به حساب می‌آمد و به سر نگذاشتن آن، موجب سرافندگی به شمار می‌رفت، تا جایی که سربرهنگی، علاوه بر بی‌وقاری به منزله بی‌حرمتی بود و بر سر داشتن آن، نشانه مردانگی به حساب می‌آمد؛ چنانکه شأن هر مردی در اجتماع بالا می‌گرفت، به همان نسبت اندازه سرپوش او فزونی می‌یافت. (شهری، ۱۳۸۳،

فراگیری کاربرد سرپوش «عمامه» در عصر قاجار



چنانکه گفته شد، پوشش سر مردان، از مهم‌ترین قسمت‌های لباس بود. در این میان، عمامه به دلیل خاستگاه تاریخی، فرهنگی و دینی آن، سرپوش مهمی بود که در ایران رواج داشت. این سرپوش که استفاده از آن در دوره پیش از اسلام نیز در ایران معمول بود، پس از ورود اسلام به ایران رواج بیش‌تری یافت، به‌گونه‌ای که به یکی از سرپوش‌های اصلی در ایران مطرح شد (شهشهانی، ۱۳۹۶: ۱۵۲) و در ادوار مختلف تاریخ ایران پس از اسلام به جزء جدایی‌ناپذیر از پوشاک ایرانی تبدیل گردید. (عظیم‌زاده و سعادتی - فر، ۱۳۹۵: ۳۵۶) این ویژگی از دید سیاحان و جهانگردان اروپایی نیز به دور نماند، چنانکه شاردن^۱ (د. ۱۷۱۳م) در گزارشی که از دوره صفویه (۹۰۷-۱۱۴۸ق/ ۸۸۰-۱۱۱۴ش) می‌دهد از عمامه به عنوان «کلاه معمول ایرانیان» یاد می‌کند. (شاردن، ۱۳۷۲، ۶۷۲/۲) این رویه

تصویر ۱: دو مرد که روشن است عالم و روحانی نیستند؛

در ادوار بعدی تا دوره قاجار نیز ادامه یافت. در توصیف رواج عمامه در میان مردم اصفهان عصر

^۱ Jean Chardin.

قاجار آمده است: «گویی همه عمامه به سر به دنیا می‌آمدند» (جمالزاده، ۱۳۸۰: ۹۳) این ویژگی در دیگر نقاط ایران نیز مشهود بوده است. بر این اساس؛ اقشار مختلف جامعه از عمامه به عنوان سرپوش بهره می‌بردند. آن‌گونه که عمامه سرپوش رسمی علما و روحانیون بود.



با این حال، عمامه به سر دارند (شهبهانی، ۱۳۹۶: ۸۲)

تصویر ۲: جمعی از علما و روحانیون با عمامه‌های سیاه و سفید (آتابای، ۱۳۵۷، آلبوم ۲۸: ۲۱۹) در میان فرقه‌های مختلف نیز سرپوش عمامه رایج بود. یکی از سیاحان در توضیح لباس شیخی قادری مذهب عمامه را به عنوان سرپوش او یاد می‌کند که آن را به دور فینه‌ای پیچیده و بر سر گذارده بود. (اوبن، ۱۳۶۲: ۴۱۸-۴۱۹) آن‌چنانکه بر سر گرفتن عمامه در میان پیروان دیگر ادیان نیز مرسوم بوده است. به عنوان نمونه، زرتشتی‌ها عمامه کوچک زردی بر سر می‌گذارند (براون، ۱۳۷۱: ۱۵۸). برخی دیگر از سیاحان دستارهای آن‌ها را به رنگ قهوه‌ای گزارش کرده‌اند که ممکن است به دلیل تفاوت در سکونت‌گاه بوده باشد. (شهبهانی، ۱۳۹۶: ۷۹) همچنانکه برخی از یهودیان نیز از این سرپوش بهره می‌بردند. (تصویر ۴)



تصویر ۳: مجلس جشن و اوستا خوانی زرتشتیان در یزد، دهه ۱۳۱۰ ق. (سوروگین، ۱۳۷۸: ۱۰۶)



لباس کودکان نیز از قواعد لباس بزرگسالان تبعیت می‌کرد، اما غالباً تا زمانی که بسیار جوان بودند از عمامه استفاده نمی‌کردند، چون نمی‌توانستند آن را منظم نگه دارند (شهشهانی، ۱۳۹۶: ۵۹). با این وجود؛ در میان خانواده روحانیون کودکان و فرزندان خردسال ایشان نیز در مواردی عمامه به سر می‌کردند که نمونه آن را در تصویر ذیل می‌توان مشاهده کرد. (تصویر ۵) البته در صورت کلی در باره چگونگی انواع پوشش سر مردانه و بهره‌گیری از عمامه یا کلاه باید اذعان داشت که در اوایل عصر قاجار، عمامه به قدری رایج بود که حتی زنان نیز به موازات انواع دیگر

سرجامه، نوعی از عمامه را بر سر می‌گذاشتند. (دروویل، ۱۳۷۰: ۳۲۱-۳۲۲)

تصویر ۵: فرزندان روحانیون نیز به مانند پدران‌شان عمامه به سر کرده‌اند (آتابای، ۱۳۵۷، آلبوم

۲۷: ۶۸۳)



تذکر این نکته ضروری است که مراد از فراگیری سرپوش عمامه در جامعه ایران در دوره قاجار به کارگیری آن از سوی همه مردان جامعه نیست. چه اینکه غالباً در چنین مواردی نمونه‌های متفاوت نیز دیده می‌شود؛ بلکه منظور این است که این سرپوش در میان اقشار مختلف مردم با قومیت‌ها، شغل‌ها و موقعیت‌های متفاوت جغرافیایی، رواج و کاربرد داشته است که البته در ابتدای دوره قاجار به منوال گذشته از گستردگی بیش‌تری برخوردار بوده و به تدریج از فراوانی آن کاسته شده است تا اینکه در اواخر دوره قاجار به بخش‌های خاصی از جامعه منحصر گردید که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

صورت شکلی عمامه در عصر قاجار

در گذشته به ویژه در زمان قاجار، طول عمامه‌ها از حد امروزی کمی بزرگتر بوده است. (مسائلی، ۱۳۹۷: ۳۸) چنانچه در سفرنامه‌های قاجاری از سیدی در مسجد امام اصفهان سخن به میان آمده که عمامه بسیار بزرگی به سر داشته یا روحانی محترمی که با عمامه بزرگ سفید، برجستگی خاصی داشته است (دیولافوا، ۱۳۳۲: ۲۹۸). البته قطع به یقین عالمان دینی ساده و معمولی با مرتبه پایین-تر مذهبی، عمامه‌های کوچک‌تری بر سر می‌گذاشتند؛ اما به هر روی، در صورت کلی عمامه روحانیون دینی نسبت به اکنون حجیم‌تر بوده است؛ چنانچه به گواهی تاریخ، علمای دین، عمامه پهنی بر سر داشتند. عمامه‌های خودپیچ مشتمل بر دو نوع بود: (۱) عمامه‌های کوچک که طلبه-های تازه محصل به صورت نامنظم روی سر می‌گذاشتند و فرق سرشان از آن پیدا بود و تنها دور سر را می‌گرفت. (۲) عمامه‌هایی به همین صورت؛ اما با عرقچین و بزرگتر که علمای بزرگ و یا صاحب منصب بر سر می‌گذاشتند. اندازه این عمامه‌های سست‌پیچ بزرگ، متناسب با مقام افراد افزایش می‌یافت. جز این موارد، عمامه‌هایی بود که به دست مندیل‌پیچ‌ها پیچیده می‌شد و از بیست تا شصت چین داشت. این عمامه‌ها محکم بوده و به سادگی باز نمی‌شدند. (شهری، ۱۳۶۹، ۴۷۶/۲-۴۷۷). البته گاهی اوقات، علما ادامه عمامه را به زیر چانه برده و یا بخشی از آن را به صورت آویخته‌ای در پهلو و یا پشت سر رها می‌کردند. در زیر آن نیز عرقچینی قرمز، سیاه، سفید و یا زرد می‌گذاشتند (چیت‌ساز، ۱۳۹۳: ۶۱۵)؛ یعنی برخلاف امروز، افزون بر ابعاد بزرگ‌تر، تحت‌الحنک یا اسدال نیز معمول بود؛ تحت‌الحنک سر ابتدایی عمامه است که آن را از دور عمامه باز می‌کنند و پس از عبور دادن از زیر چانه و شانه به پشت سر می‌اندازند (مسائلی، ۱۳۹۳: ۴۵). اسدال یا شیرشکری پارچه‌ای از کتان سفید است که روی آن کاموادوزی زرد می‌شد و یا بافته شده آن از خارج کشور می‌آمد (شهری، ۱۳۶۹، ۴۸۴/۲). و با این وجود، استفاده از عرقچین‌های رنگی نیز دور از نظر نبود.

در آن عصر، عمامه ستبر معلمین مدارس و روحانیون از چلوار سفید و برای سادات از پارچه‌ای به رنگ آبی تهیه می‌شد. متمول‌ترها از شال کشمیری به رنگ مناسب برای خود عمامه تهیه می‌کردند و عمامه افغان‌ها و بلوچ‌ها، سرمه‌ای راه‌راه بود. (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۰۵) یعنی عمامه با رنگ‌های گوناگون سفید، آبی، سیاه، سبز، شیرشکری، زرد بود و عمامه منبری‌ها؛ به رنگ‌های سیاه و سفید آماده می‌شد (عظیم‌زاده و سعادت‌فر، ۱۳۹۵: ۳۲۳)؛ یعنی رنگ عمامه را حرفه فرد یا مناسبت خاص دیگر تعیین می‌کرد. به‌طوریکه انواع عمامه بر عمامه زرد حاجی، عمامه سفید عالم و عمامه سیاه سید اشتمال پیدا می‌کردند (مونسی، ۱۳۹۶: ۱۰۷). در این میان برخی از سیاحان از معمول بودن

عمامه قرمز در میان سادات منطقه شاهزاده احمد در لرستان نیز گزارش داده‌اند که ظاهراً سرپوشی اختصاصی به ایشان و نه فراگیر بوده است (ادموندز، ۱۳۶۲: ۲۷) همچنانکه اغلب تجار بازار، یک نوع عمامه ظریف و کوچک‌تر از جنس چلوار سفید که با نخ‌ی زرد رنگ برودری دوزی شده بود، به دور سر خود می‌بستند (ویلز، ۱۳۸۸: ۳۵۴)؛ یعنی به سنت پیشینیان، همچون عصر صفوی، عمامه‌ها هنوز رنگی بود و غالباً در بافت آن، تارهای ابریشم طبیعی به‌طور راه‌راه در زمینه پارچه پنبه‌ای به کار می‌رفت (دلواله، ۱۳۴۸: ۱۴۶). اگرچه روحانیون عمدتاً از دو رنگ سفید و یا سیاه استفاده می‌کردند؛ اما برخی از سیاحان پوشیدن عمامه سبز و آبی توسط علمایی که سید بودند را نیز، گزارش کرده‌اند (دروویل، ۱۳۶۷: ۱۲۸؛ فلاندن، ۱۳۵۶: ۲۵۵). گفته شده است: مداح‌ها و یا ساداتی که اهل ذکر و منبر نبوده‌اند، نیز عمامه سبز به سر می‌گذاشتند (شهری، ۱۳۶۹، ۴۷۷/۲). برخی نیز گزارش کرده‌اند که این طیف اخیر عمامه سیاه در قد و قواره‌ای کوچک‌تر از علما بر سر می‌بستند (دولت آبادی، ۱۳۷۱، ۲۹۴/۵). با این حال؛ پوشش عمامه کبود و یا سبز برای نشان دادن اینکه آن فرد از اعقاب پیغمبر اسلام^(ص) است، معمول بوده است (اورسل، ۱۳۵۳: ۱۰۵)؛ آن‌چنانکه، داشتن عمامه سیاه و یا بستن شال سبز به کمر نیز از نشانه‌های این امر تلقی شده است (دالمانی، ۱۳۳۵: ۱۶۸)؛ رسمی که به پوشش پیامبر اکرم^(ص) نسبت داده شده است؛ چنانکه یکی از سیاحان این عصر اشاره دارد که در مراسمی از تعزیه، تصویری از پیغمبر^(ص) را ملاحظه کرده که هرچند به صورت خیالی نقش گرفته بود؛ اما ایشان را با عمامه سبز نشان می‌داد. (بنجامین، ۱۳۶۳: ۴۴۰) به این ترتیب؛ سادات که در این عهد تخمین زده شده که حداقل یک پنجاهم کل جمعیت ایران بوده باشند، با بستن کمر بند یا به سر گذاشتن عمامه سیاه، سبز و یا آبی از دیگران مشخص می‌شدند (پولاک، ۱۳۶۱: ۳۷)؛ این موضوع تا آن اندازه اعتبار داشت که حتی استفاده از این رنگ عمامه، می‌توانسته به ابزار استفاده سوء نیز بدل شود؛ همچنانکه برخی با سوء استفاده از این پوشش از مردم وجه دریافت می‌کردند (سیاح، ۱۳۵۶: ۲۶). چنانکه پیش‌تر اشاره شد در میان جمعیت اندک سادات منطقه شاهزاده احمد لرستان نیز به سر کردن عمامه قرمز رایج بوده است. با این شواهد در مجموع، می‌توان گفت که در این دوره، از عمامه با رنگ‌های متنوعی استفاده می‌شد؛ هر رنگی به گروه و یا صنفی از جامعه اختصاص داشت؛ چنانچه مادام دیولافوا^۱ (اهل فرانسه و از سیاحان عهد ناصری)، نیز در سفرنامه خود چنین می‌نویسد: «مجتهد بزرگ، تقریباً بیست نفر سید و ملا به عنوان

^۱ Jane Dieulafoy (۱۸۵۱-۱۹۱۶).

راهنمای ما فرستاده است که با وقار مخصوصی روی سکوه‌های سنگ مرمر جلوی خان نشسته و انتظار ورود ما را دارند، بعضی عمامه پرحجمی از ململ سفید دارند که بر وقار آن‌ها می‌افزاید؛ پاره‌ای هم عمامه‌های بزرگ آبی‌رنگ بر سر دارند که علامت مخصوص اعقاب پیامبر^(ص) است (تصویر ۶)».
(دیولافوا، ۱۳۳۲: ۲۹۲)



تصویر ۶: جمعی از سیدان و روحانیون مذهبی (دیولافوا، ۱۳۳۲: ۲۹۳)

با این وجود، به تدریج پوشش روحانیون شیعه از منظر شکل و نوع پوشش و نیز رنگ عمامه ویژگی‌هایی پیدا کرد که موجب تمایز آنان از دیگر مردمان شد. علما را با عمامه‌های گرد بسیار بزرگ و نیز عبای گشاد راه‌راه از پشم سیاه و سفید از دیگران تشخیص می‌دادند (دروویل، ۱۳۶۷: ۱۲۸)؛ آن‌طور که رنگ سفید و سیاه وجه مشخصه ایشان به حساب می‌آمد. (دالمانی، ۱۳۳۵: ۶۴۹) آن‌چنانکه در سفرنامه‌ای از امام جمعه شهر زنجان یاد شده که متناسب با کسوت روحانیت، عمامه‌ای به سفیدی برف بر سر می‌گذاشت و لباده گشاد از پارچه خاکستری رنگی بر تن داشت (اوبن، ۱۳۶۲: ۴۳). در مقابل رنگ مشکی نیز به روحانیون دینی که از خاندان پیامبر^(ص) بودند، اختصاص پیدا کرد؛ چنانکه دیولافوا در سفرنامه خود به گفت‌وگویی اشاره کرده که دال بر این مفهوم است: «آیا تمام اصفهانیان سید هستند؟ زیرا من امروز به غیر از عمامه سیاه چیزی ندیدم و پاسخ را چنین دریافت کرده که خیر. همه نیستند؛ ولی تعداد آن‌ها زیاد است. با اینکه پیامبر اسلام^(ص) پس از رحلت فقط یک دختر باقی گذارد که نام او فاطمه^(س) و زوجه پسر عم خود علی بن ابی طالب (ع) بود،

اعقاب او با سرعت عجیبی رو به افزایش گذاردند». (دیولافوا، ۱۳۳۲: ۳۰۵) در جمع‌بندی آن که در بازه طولانی حکومت قاجار در یک سیر تدریجی، عمامه به عنوان سرجامه اشخاص اهل علم و مذهب تعریف شد و سرانجام در انحصار اهل سیادت و پیشوایان دینی شیعیان قرار گرفت. رنگ‌های آن برای این گروه؛ مشتمل بر سفید، سیاه و سبز بود.

عمامه‌های سیاه و سفید را به ترتیب؛ علمای دین از سادات و جز آن بر سر می‌گذاشتند؛ اما عمامه سبز در بین نوادگان پیامبر^(ص) که حتی بر علوم دینی اشراف نداشتند نیز به کار می‌آمد. خاصه در میان افرادی که داعیه‌دار مذهب بودند و در مراسم خاص مذهبی همچون عزاداری عاشورا، مراسم نوحه‌خوانی و تعزیه پیشگام می‌شدند. هرچند که به نظر می‌رسد علمای دینی سادات نیز از عمامه‌های سبز بهره می‌بردند و در این باره تفکیک مشخصی بین ایشان نبوده است؛ اما براساس شواهد تاریخی به یقین می‌توان اظهار داشت که رنگ سیاه در میان مجتهدان و علمای دینی برجسته از اهل سیادت رواج داشت و در مقابل رنگ سفید برای روحانیون شیعه غیرسادات متداول بود. (ویلز، ۱۳۸۸: ۳۵۴)

جایگزینی عمامه با کلاه

استفاده از کلاه و محدود شدن عمامه به جامعه روحانیت شیعه یکی از تغییراتی بود که در دوره قاجار پدید آمد. این تغییر در یک فرآیند زمان‌بر و به صورت مرحله‌ای به وقوع پیوست. اولین بارقه‌های آن در سطح درباریان به دوره آقا محمدخان سر سلسله قاجاریه (حک: ۱۲۱۰-۱۲۱۱ق/۱۱۷۵-۱۱۷۶ش) برمی‌گردد که او بر خلاف پادشاهان پیشین، از به‌کارگیری عمامه، دستار و شال کلاه که نوعی عمامه بود رویگردان شده و تاج بر سر گذاشت (مستوفی، ۱۳۸۴، ۹۸/۱؛ شهشانی، ۱۳۹۶: ۱۵۲) و برای درباریان شال کلاه را تجویز کرد (مستوفی، ۱۳۸۴، ۹۸/۱) (تصویر ۷) از این رو، شال کلاه تا دوره ناصرالدین شاه لباس رسمی درباریان محسوب می‌شد. (مستوفی، ۱۳۸۴، ۹۸/۱)

با این حال، بنابر شواهد تاریخی از اواسط دوره قاجار به تدریج در کنار عمامه، سرپوش‌های دیگری همچون تاج، شال کلاه؛ (نوعی پوشش سر، شبیه به عمامه که در صورت کلی، شالی به دور کلاه پیچیده می‌شد) (عظیم‌زاده و سعادت‌فر، ۱۳۹۵: ۳۱۶) کلاه فجری (کلاه پوستی مخروطی-شکل که روی کلگی آن با پارچه‌هایی چون ماهوت تزیین می‌شد) (غیبی، ۱۳۹۶: ۵۳۱)، کلاه فکلی (کلاهی از مقوا و ماهوت مشکی که ارتفاع زیاد داشت و معمولاً جوان‌های کم سن و سال یا کارمندان ادارات بر سر می‌گذاشتند). (شهری، ۱۳۸۳، ۴۵۷/۱)، آفتاب‌گردانی (کلاهی از پوست

گوسفند با لبه خاصی که با ظرافت در جای خود حرکت می‌کرد و آفتابگردان نامیده می‌شد. مفهوم این واژه این بود که لبه کلاه با آفتاب حرکت می‌کرد و برای جلوگیری از تابش آفتاب به سو لازم بود چرخانده می‌شد (مک‌گرگور، ۱۳۶۸، ۱۹/۲)، حاج طرخان (نوعی کلاه پوستی خاص اعیان و اشراف با نشان آهنین شیر و خورشید) (غیبی، ۱۳۹۶: ۵۳۳)، پوستی، فینه و عرقچین رواج پیدا کرد. (عظیم‌زاده و سعادت‌فر، ۱۳۹۵: ۳۲۳)



تصویر ۷: تصویر آقا محمد خان قاجار با تاج و میرزا ابراهیم کلاتر که به واسطه خیانت به لطفعلی خان زند (حک):

۱۲۰۳-۱۲۰۹ ق/۱۱۶۸-۱۱۷۳ ش) به صدارت عظمای قاجار دست یافت (تاریخ ایران، کمبریج، ج ۷)

در تداوم این تغییرات، هریک از اقشار جامعه، کلاه یا عمامه خاص طبقه خود را به سر می‌گذاشتند. به همین دلیل به واسطه وضع لباس؛ شغل و حرفه، شیوه زندگی اصناف و گروه‌ها از یکدیگر متمایز می‌شد؛ مثلاً بازرگانان، عمامه شیرشکری یا منديل (نوعی از دستار و عمامه) یا کلاه پوست بخارایی به سر می‌گذاشتند؛ اما افراد گروه‌هایی چون بقال و عطار و امثال آنان کلاه نمدی داشتند. (شمیم، ۱۳۷۲: ۳۷۵) کارمندان دولت، میرزاهای تحصیل کرده و شهرنشینان ثروتمند نیز کلاه پوست سیاه و بلند (کلاه قرقلی)، بر سر می‌گذاشتند و چادرنشینان نیز از کلاه نمدی خاص خود استفاده کرده و طلاب علوم دینی نیز عمامه بر سر می‌گذاشتند. (بروگش، ۱۳۷۴: ۷۹) این تفاسیر نشان می‌دهد که پی‌آمد تغییرات پدید آمده در پوشاک ایرانیان، مردم لباس‌ها و سرجامه‌های گوناگونی به تناسب جایگاه و وضع اجتماعی خود می‌پوشیدند (ماساها، ۱۳۹۰: ۱۸۳)؛ چنانچه در توصیف اوضاع پوشش اهل کاشان نیز چنین آمده است: عمال دولتی کلاه ماهوت مشکی (پارچه پشمینه کلفت پرزدار) (کمپانی، ۱۳۹۱: ۱۲۴) و رؤسای تجار، عمامه ترمه سلسله (احتمالاً منظور ترمه کرمانی است) و آغابانویی (پارچه نخی گلدار). (ماساها، ۱۳۹۰: ۱۰) بر سر می‌گذاشتند و سایرین کلاه پوست بخارایی داشتند. ضعفا و فقرا نیز کلاه ماهوت یا برک با آستر پوستین یا کلاه نمدی یا چیت دولابی فتیله کش (تأیید شده) استفاده می‌کردند. (ضرابی، ۱۳۴۱: ۲۴۸-۲۴۹)

به نظر می‌رسد علاوه بر موقعیت و جایگاه اجتماعی، منطقه جغرافیایی نیز در نوع سرجامه بی تأثیر نبوده است؛ چنان که گفته شده است ترکمن‌ها، کلاه سیاه‌رنگ چهارگوش یا مخروطی شکل بر سر می‌گذاشتند که از جنس پوست گوسفند بود (بارنز، ۱۳۶۶: ۲۷) که به نظر می‌رسد آب و هوای منطقه در انتخاب آن بی تأثیر نبوده است.

در مجموع؛ این تفکیک و تمایز چنان پیش رفت که در دوره ناصرالدین شاه (حک: ۱۲۶۴-۱۳۱۳ق/۱۲۲۷-۱۲۷۵ش)، بخشی از مردم پوشش سنتی را خصوصاً در زمینه سرجامه کنار گذاشته و به استفاده از لباس اروپایی و کلاه، رو آوردند (ماساها، ۱۳۹۰: ۱۸۳)؛ بدین قرار، واژه «مُکَّلاً» برای متمایز کردن این افراد از دیگرانی که لباس اروپایی نمی‌پوشیدند، متداول گشت. در واقع این واژه برای کسانی به کار می‌رفت که از لباس طلاب و اهل علم درآمده و عمامه و عبا را کنار گذاشته و به جای آن، کت و شلوار پوشیده و کلاه بر سر می‌گذاشتند. پوشش مُکَّلاً به تدریج رسمیت پیدا کرده و دارای اجزائی همچون؛ کلاه بدون لبه، کت بلند با یقه بسته یا سرداری از شال ترمه گردید (موسوی، ۱۳۶۷: ۳۵). این در حالی است که پیش از این، بر سر گذاشتن عمامه و یا کلاهی که دور آن شال کشمیری به شکل عمامه پیچیده می‌شد، مرسوم بود؛ آن چنانکه شواهد تصویری از

استفاده از عمامه و شال کلاه در دوران فتحعلی شاه قاجار (حک: ۱۲۱۲-۱۲۵۰ ق/۱۱۷۶-۱۲۱۳ ش)، (تصویر ۸) و نیز استفاده از کلاه به جای عمامه و شال کلاه در دوره ناصرالدین شاه حکایت می‌کند. (تصویر ۹)



تصویر ۸: بخشی از پرده سلام نوروزی فتحعلی‌شاه، رنگ‌روغن و طلا روی بوم، مجموعه رابرت فاینن (لندن)، ۱۸۱۵/۱۲۳۰



تصویر ۹: پرده سلام نوروزی ناصرالدین‌شاه، رنگ و روغن روی بوم، ۱۸۵۳/۱۲۷۰ تا ۱۸۵۷/۱۲۷۴، از عمارت نظامیه، محفوظ در کاخ موزه گلستان (تهران). (نگارنده)

باکنار گذاشتن عمامه از سوی درباریان، مردم طبقه متوسط جامعه و نیز دیگران، عمامه در ابتدا به چند طیف از اقشار جامعه محدود شد که از جمله آنان؛ شخصیت‌های مذهبی مثل حاجی‌ها، سیدها و روحانیون مذهبی بودند (کرزن، ۱۳۶۲: ۴۳۸). همچنین معلمان مدارس، اطبا، داروسازها نیز آن را به عنوان علامت تخصص، بر سر می‌گذازدند (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۰۳). این مسأله موجب شد که عمامه به نمادی از تخصص و اعتبار مبدل گردد. آن‌چنان که بزرگی عمامه موقیعت ممتاز فرد را نشان می‌داد (استارک، ۱۳۶۴: ۷۹)؛ حتی اعتبار عمامه تا آن اندازه بود که پزشکان محلی، که فاقد معلومات نظری بودند؛ پس از مدتی حصول تجربه در خدمت پزشکان کارآموده، کلاه تاتاری خود را به عمامه تغییر داده؛ سر خود را می‌تراشیدند، شال پهنی دور کمرشان می‌بستند، نعلینی از چرم ساغری سبز می‌پوشیدند، تسیح دانه درشتی در دست می‌گرفتند و شروع به طبابت می‌کردند (پولاک، ۱۳۶۱: ۳۹۷). به دیگر سخن و با نظر به این تعابیر، عمامه، وجهی از لباس کارشناسان و صاحبان دانش تلقی می‌شد و نشانه مرتبه علمی بالاتر بود. بدین قیاس، همانطور که پزشک (برخلاف طبیب سنتی یا حکیم) کلاه خود را از تاتاری به عمامه تغییر می‌داد؛ یعنی عمامه نسبت به کلاه معمول برتری داشت و نشانه حکمت بیش‌تر تلقی می‌گردید؛ پس حکمیان محلی نیز برای نسبت خود با اهل علم و تظاهر به کارآمودگی، عمامه بر سر می‌گذاشتند. (عین السلطنه، ۱۳۷۴، ۷۹۶/۱)

تداوم تغییرات در جامعه ایران، تغییر در پوشاک و سرپوش را تداوم بخشید، به گونه‌ای که به تدریج گروه‌های مختلفی از جامعه که پیش‌تر عمامه به سر می‌گرفتند، آن را کنار گذاشته و به کلاه روی آوردند. این اتفاق که پس از مسافرت‌های ناصرالدین شاه به فرنگ (اولین سفر شاه در ۲۱ صفر سال ۱۲۹۰ق، مصادف با ۳۱ فروردین ۱۲۵۲ش، آغاز شد و پنج ماه به طول انجامید) (مستوفی، ۱۳۸۴، ۱۳۶/۱-۱۲۷) به طور جدی دنبال می‌شد، پس از مشروطه سرعت بیش‌تری گرفت، چه اینکه پی‌آمد آن حتی برخی از کسانی که روحانی بودند، از پیشه خویش دست کشیده و راه دیگری پیمودند (عین السلطنه، ۱۳۷۴، ۱۸۷۳/۳). از این‌رو؛ عمامه که دیگر سرپوش درباریان نبود و بسیاری از مردم معمولی نیز آن را به سر نمی‌کردند (بیت، ۱۳۶۵: ۶۱)، از سوی اطبا نیز مورد بی‌مهری قرار گرفت؛ همچنانکه مشار الدوله که سابقاً مسیح‌الملک و از اطبای دربار ناصری بود، پس از سفر به فرنگ عمامه از سر گرفته و کلاه بر سر گذاشت (عین السلطنه، ۱۳۷۴، ۱۲۴۷/۲). همچنین، تجار نیز که پیش‌تر عادت عمامه به سر کردن داشتند (دالمانی، ۱۳۳۵: ۱۰۸۹)، عمامه را کنار گذارده و به کلاه روی آوردند. (تصویر ۱۰) همچنین، برخی از معلم‌های مدارس نیز با کوچک کردن عمامه‌ها، فرآیندی تدریجی برای کنار گذاردن آن آغاز کرده بودند (عین السلطنه، ۱۳۷۴، ۱۸۷۳/۳). این تغییر به گونه‌ای ادامه یافت که برخی از وکلایی که به

مجلس راه یافتند به دلیل تأثیرپذیری از فضای غالب که متأثر از غرب‌گرایان بود، عمامه را کنار گذاشته و کلاه به سر گرفتند. (عین السلطنه، ۱۳۷۴، ۱۰/۷۹۸۹)



تصویر ۱۰: امین‌الضرب اصفهانی در جوانی با عمامه و در میانسالی با کلاه در واکاوی این تغییر، بایست افزون بر تأثیر غرب، علت را در شرایط اقتصادی زمانه نیز جستجو نمود. بستن شال کشمیری به دور کلاه به شکل عمامه، به دلیل وارداتی بودن آن و قیمت بالایی که داشت، برای مردم گران تمام می‌شد (دروویل، ۱۳۶۷: ۱۹۲). از این‌رو، دولت با حمایت از پارچه‌زربافت ایرانی و نیز کنترل واردات شال کشمیری (موریه، ۱۳۸۶: ۲۷۶)، استفاده از این شال گران قیمت را در میان عموم از رونق انداخت و دیگر تنها در مراسم‌های رسمی از آن استفاده می‌شد (دروویل، ۱۳۶۷: ۱۹۲). با این وجود، تأثیراتی که جامعه ایران از فرهنگ غربی پذیرفته بود، فراتر از هر عامل دیگری بود؛ چه اینکه با رونق گرفتن سفر ایرانیان به فرنگ و همچنین رفت و آمد هیئت‌های سیاسی اروپایی به ایران، تغییراتی کلی و البته تدریجی در فرهنگ ایرانیان پدید آمد که تغییر در پوشاک نمود بیرونی آن بود. از این‌رو، تأثیرپذیری از فرهنگ غرب یکی از دلایل مهم رویگردانی ایرانیان از سرپوش عمامه بوده است. به عنوان نمونه برخی از ایرانیانی که برای ادامه تحصیل و یا سیاحت به غرب می‌رفتند، در بازگشت عمامه از سر بر گرفته و به کلاه روی می‌آوردند. (عین السلطنه، ۱۳۷۴، ج ۱۰: ۷۹۸۹)

تمایز نمادین عمامه در عصر قاجار به روحانیت شیعه

با نظر به آنچه طرح شد؛ در عصر قاجار به تدریج زمینه مناسبی فراهم آمد تا کسوت علمای دینی شیعه نسبت به سایرین تمایز پیدا کند که مهم‌ترین وجه تشخیص آن به واسطه سرجامه ایشان؛ یعنی

عمامه، قابل بازیابی است. این در حالی بود که پیش از این، مردم عادی نیز عمامه را در شکل‌ها و رنگ‌های متنوع مورد استفاده قرار می‌دادند. به این ترتیب؛ با پیدایی این وجه تمایز برای عمامه، جنبه نمادین آن تقویت و کاربرد آن روزه‌روز محدودتر گشت و به تدریج به اهل قلم تخصیص یافت. به‌واقع، این انحصار، اعتلای وجه مذهبی آن را تسریع نمود؛ چنانکه براساس شواهد تاریخی، مقدمات یک جنجال تاریخی زمانی رقم خورد که مقارن با فرمان‌روایی مظفرالدین‌شاه (حک: ۱۳۲۴-۱۳۱۳ ق/۱۲۷۵-۱۲۸۵ ش) و پیش از شکل‌گیری انقلاب مشروطه، در روز شهادت امام حسین^(ع)، عکس یکی از مقامات گمرکی بلژیکی به نام موسیو ژوزف نوز^۱ در لباس مبدل، یعنی با عمامه و عبا بین مردم منتشر شد. البته او لباس مقامات مذهبی ایرانیان را سه سال پیش‌تر در یک میهمانی بالماسکه (نوعی جشن که میهمانان در آن با لباس مبدل و ماسک حاضر می‌شوند) در خانه رییس بانک انگلستان پوشیده بود؛ اما پخش آن عکس در روز عاشورای سال ۱۳۲۳ ق/۱۲۸۳ ش، خشم مردم را برانگیخت که در نتیجه منجر به عزل وی و خروج او از ایران گردید (مغیث السلطنه، ۱۳۶۲: ۱۰۹). گفته شده است که سید عبدالله بهبهانی (از مجتهدان به نام شیعه و از رهبران جنبش مشروطه؛ د. ۱۲۸۹)، در بالای منبر و در مجلس درس خبر مربوط به برتن کردن لباس روحانیت توسط نوز را عنوان فرمود که در نتیجه آن، طلاب علوم دینی اطراف وی را گرفته و بنای داد و فریاد را گذاردند که این لباس مذهبی ماست و اهانت به لباس مذهبی در هیچ مذهبی روا نیست. (کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۲۰)

بدین قیاس ارزشمندی پوشش روحانیت شیعه در آن دوره تا آن اندازه فزونی یافت که استفاده نابه‌جا از آن توهین به مقام روحانیت دینی شیعه تلقی گردید و البته این ارزش‌گذاری، نقش مهمی در شکل‌گیری رویدادهای سیاسی بعدی ایفا نمود؛ خصوصاً آنکه طی صد و بیست سال (از قیام سلسله قاجار در سال ۱۱۶۴ ش/۱۷۸۵ م، تا انقلاب مشروطیت در سال ۱۲۸۳ ش/۱۹۰۵ م)، علما نقش مهمی در امور ایران بازی کردند (الگار، ۱۳۹۶: ۵۷). مسأله‌ای که خود بر پیدایی و پایایی وجه رسمی، نمادین و البته متمایز عمامه به عنوان پوشش روحانیت دینی شیعه در ایران عصر قاجار صحنه می‌گذارد. با این وجود، در برخی از مناطق عشایری گروه‌هایی از مردم تا اواخر دوره قاجار از عمامه کوچکی به عنوان سرپوش استفاده می‌کردند (ادموندز، ۱۳۶۲: ۷۸)؛ سنتی که با به قدرت رسیدن رضاشاه و قانون کلاه اجباری کم رونق گردید. (هدایت، ۱۳۸۵: ۳۸۲-۳۸۳)

^۱ Joseph Naus. اهل فرانسه و از سیاحان عهد ناصری.

نتیجه‌گیری

در بازه طولانی حکومت‌های قاجار، پوشش عالمان شیعه - که امروزه بیش‌تر تحت‌عنوان روحانیت شیعه از آنان یاد می‌شود - از سایرین متمایز گشت، چراکه در یک سیر تدریجی، عامه مردم به تبعیت از دربار و به دلایل مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، پوشش سنتی خود را به کناری وانهاد و از عرف جامعه تبعیت کردند. در این بین، روحانیت شیعه با حفظ پوشش سنتی خود که اصلی‌ترین جزء آن در سرجامه ایشان؛ یعنی عمامه متجلی می‌شد، به لحاظ شکلی و ظاهری از دیگر افراد جامعه انفکاک یافتند و به همین مناسبت، زمینه نمادینگی پوشش ایشان، خاصه در پوشش عمامه فراهم آمد. به‌واقع در عصر قاجار بود که روحانیت شیعه با اقتدار در حفظ پوشش سنتی خود کوشید؛ امری که به صورت ناخودآگاه به پوشش ایشان ارج و منزلتی دیگر بخشید به‌طوری‌که احترام یا بی‌احترامی به آن به منزله حرمت گذاشتن یا نگذاشتن به دین و مذهب تلقی گردید. در این طریق، نه‌تنها صورت عمامه در شکل که در رنگ نیز محدود گشت و عمامه سیاه و سفید به ترتیب برای عالم دینی اهل سیادت و جز آن تعریف شد و رنگ سبز در صورت کلی برای اهل سیادت به کار آمد. با این نسبت عمامه علمای دین با شکل خاص و رنگ‌بندی ویژه از صورت معدود قومی و عشایری به‌جای مانده متمایز گشت و صورت سمبلیک پیدا کرد که تا به امروز مانایی آن حفظ شده است. امید است سایر پژوهندگان با غور در موارد مغفول در تاریخ پوشاک این سرزمین؛ زمینه‌های گسترش مرزهای دانش بشری را فراهم آورند.

کتاب‌نامه

۱. ابن اعثم، ابو محمد احمد (۱۴۱۱ق). الفتوح (ج ۲)، تحقیق: علی شیری، چاپ اول، بیروت: دارالأضواء.
۲. ابن حبیب بغدادی، محمد (بی تا). المحبر، تحقیق: ایلزه لیختن شتیتز، بیروت: دار الآفاق الجديدة.
۳. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغة، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، چاپ اول، قم: مکتب الأعلام الإسلامی.
۴. ادموندز، سیسیل جان، یادداشت‌هایی در باره لرستان، در کتاب دو سفرنامه در باره لرستان، ترجمه: اسکندر امان اللهی بهاروند و لیلی بختیاری، تهران، انتشارات بابک.
۵. استارک، فریا (۱۳۶۴). سفری به دیار الموت لرستان و ایلام، تهران، علمی.
۶. اسلامی‌تنها، اصغر (۱۳۹۱). لباس روحانیت به مثابه دال سیاسی در ایران معاصر، علوم سیاسی، ش ۶۰، زمستان، ۱۳۳-۱۰۹.
۷. اوبن، اوژن (۱۳۶۲). ایران امروز (۱۹۰۷-۱۹۰۶). ترجمه: علی اصغر سیدی، تهران، زوار.
۸. اورسل، ارنست (۱۳۵۳). سفرنامه اورسل (۱۸۸۲ میلادی)، ترجمه: علی اصغر سعیدی، تهران، سهامی خاص.
۹. -آتابای، بدری (۱۳۵۷). فهرست آلبوم‌های کتابخانه سلطنتی، تهران.
۱۰. آنه، کلود (۱۳۷۰). گل‌های سرخ اصفهان (ایران با اتومبیل)، ترجمه: فضل‌الله جلوه، تهران، روایت.
۱۱. بارنز، آکس (۱۳۶۶). سفرنامه بارنز (سفر به ایران در عهد فتحعلی شاه قاجار)، ترجمه: حسن سلطانی‌فر، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
۱۲. بایندر، هانری (۱۳۹۹). سیاحت‌نامه هانری بایندر، ترجمه: محمد طیب، به تصحیح: سید مرتضی آل داود، تهران، مگستان.
۱۳. براون، ادوارد (۱۳۷۱). یک سال در میان ایرانیان، ترجمه: ذبیح‌الله منصوری، تهران، انتشارات صفار.
۱۴. بروگش، هینریش (۱۳۷۴). در سرزمین آفتاب، ترجمه: مجید جلیوند، تهران، مرکز.
۱۵. بنجامین، ساموئل گرین (۱۳۶۳). ایران و ایرانیان، ترجمه: رحیم رضازاده ملک، تهران، جاویدان.
۱۶. پاتینجر، هنری (۱۳۴۸). مسافرت سند و بلوچستان، ترجمه: شاپور گودرزی، تهران،

دهخدا.

۱۷. پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۱). ایران و ایرانیان، ترجمه: کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی.

۱۸. پیرنیا، حسن (۱۳۷۵). تاریخ ایران باستان، تهران، دنیای کتاب، ج ۱.

۱۹. جمالزاده، محمد علی (۱۳۸۰). سر و ته یک کرباس، به کوشش علی دهباشی، تهران: سخن.

۲۰. چیت‌ساز، محمدرضا (۱۳۹۳). مدخل «تاریخ پوشاک ایرانیان از ابتدای اسلام تا قاجار»، تاریخ جامع ایران، به سرپرستی کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۶۸۰-۵۲۱.

۲۱. حائری، سید محمد (۱۳۹۱). «عمامه»؛ دایره‌المعارف تشیع (ج ۱۱)، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی، کامران فانی و بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، حکمت.

۲۲. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة (ج ۴)، قم، مؤسسه آل‌البتیت^(ع).

۲۳. دالمانی، هانری رنه (۱۳۳۵). سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه: همایون فرهوشی، تهران، چاپ گیلان.

۲۴. دروویل، گاسپار (۱۳۶۷). سفر در ایران، تهران، شباویز.

۲۵. دزی، راینهارت پیتر آن (۱۳۴۵). فرهنگ البسه مسلمانان، ترجمه: حسنعلی هروی، تهران، دانشگاه تهران.

۲۶. دلاواله، پیتر، (۱۳۴۸). سفرنامه پیتر دلاواله (مربوط به ایران). ترجمه: شجاع‌الدین شفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۲۷. دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱). حیات یحیی (ج ۵)، چاپ پنجم، تهران، عطار.

۲۸. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغتنامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران.

۲۹. دیولافوا، ژان (۱۳۳۲). سفرنامه مادام دیولافوا، ترجمه: همایون فرهوشی، تهران، خیام.

۳۰. دینوری، ابوحنیفه احمد (۱۳۶۸). الأخبار الطوال، تحقیق: عبد‌المنعم عامر مراجعه جمال‌الدین شیال، قم: منشورات الرضی.

۳۱. سایکس، سرپرسی (۱۳۸۰). تاریخ ایران، ترجمه: سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، افسون.

۳۲. سرنا، کارلا (۱۳۶۲). سفرنامه مادام کارلا سرنا؛ آدم‌ها و آیین‌ها در ایران، ترجمه: علی-

- اصغر سیدی، تهران، زوار.
۳۳. سوروگین، آنتوان (۱۳۷۸). ایران از نگاه سوروگین، مجموعه عکس‌های اواخر قرن نوزدهم ایران، با تنظیم و تدوین گروه مولفان، تهران-روتردام، زمان-وان والویک و وان دوران.
۳۴. سیاح، حمید (۱۳۵۶). خاطرات حاج سیاح، زیر نظر ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.
۳۵. شاردن، ژان (۱۳۷۲). سفرنامه (ج ۳)، ترجمه: اقبال یغمایی، تهران، توس.
۳۶. شمیم، علی‌اصغر (۱۳۷۲). ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، علمی.
۳۷. شهری، جعفر (۱۳۶۹). تاریخ اجتماعی طهران در قرن سیزدهم (ج ۲)، تهران، رسا.
۳۸. شهری، جعفر (۱۳۸۳). طهران قدیم (ج ۱)، تهران، معین.
۳۹. شهشهانی، سهیلا (۱۳۹۶). پوشاک دوره قاجار، تهران، میردشتی.
۴۰. صالحی شامی، محمد بن یوسف (۱۴۱۴ق). سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد (ج ۷)، تحقیق: عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۴۱. صوریان، محسن (۱۳۹۸). تکوین نهاد مرجعیت تقلید شیعه، تهران، پژوهشگاه فرهنگ هنر ارتباطات.
۴۲. ضرابی، عبدالرحیم کلانتر (۱۳۴۱). تاریخ کاشان، به کوشش ایرج افشار، تهران، ابن‌سینا.
۴۳. طبرسی، حسن بن فضل (۱۴۱۲ق). مکارم الأخلاق، چاپ چهارم، قم: شریف رضی.
۴۴. عظیم‌زاده طهرانی، طاهره و سعادت‌فر، فرزانه (۱۳۹۵). دگرگونی رنگ طرح و تزیین در پوشاک ایرانیان (از ابتدا تا پایان روزگار قاجار)، مشهد، نگاران سبز.
۴۵. غیبی، مهرآسا (۱۳۹۶). هشت‌هزارسال تاریخ پوشاک اقوام ایرانی، تهران، هیرومند.
۴۶. فلاندن، اوژن (۱۳۵۶). سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه: حسین نور صادقی، تهران، اشراقی.
۴۷. کرزن، جرج. ن. (۱۳۶۲). ایران و قضیه ایران، ترجمه: غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، علمی و فرهنگی.
۴۸. کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۶۲). تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، آگاه.
۴۹. کریستین سن، آرتور (۱۳۶۸). ایرانیان در زمان ساسانیان، ترجمه: رشید یاسمی، تهران،

دنیای کتاب.

۵۰. کمپانی، نسیم (۱۳۹۱). فرهنگ اصطلاحات پارچه و پوشاک در ایران (از دوران باستان تا آغاز عصر پهلوی)، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۵۱. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ ق). الکافی (ج ۶)، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
۵۲. الگار، حامد (۱۳۹۶). دین و دولت در ایران (نقش علما در دوره قاجار)، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران، توس.
۵۳. ماسهارو، یوشیدا (۱۳۹۰). سفرنامه یوشیدا ماسهارو (نخستین فرستاده ژاپن به ایران)، ترجمه: هاشم رجب‌زاده، مشهد، آستان قدس رضوی.
۵۴. مسائل، مهدی (۱۳۹۷). جامه پیام‌بر؛ لباس روحانیت، تهران، به‌نشر.
۵۵. مستوفی، عبدالله (۱۳۸۶). شرح زندگانی من (ج ۱)، تهران، هرمس.
۵۶. معین، محمد (۱۳۷۵). فرهنگ فارسی معین، تهران، امیرکبیر.
۵۷. مغیث‌السلطنه، یوسف (۱۳۶۲). نامه‌های یوسف مغیث‌السلطنه، به کوشش معصومه مافی، تهران، تاریخ ایران.
۵۸. مک گرگور، کنل س. ام. (۱۳۶۸). شرح سفری به ایالت خراسان (ج ۲)، ترجمه: اسدالله توکلی طیبی، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
۵۹. موریه، جیمز (۱۳۸۶). سفرنامه جیمز موریه، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران، توس.
۶۰. موسوی، محمد مهدی (۱۳۶۷). خاطرات احتشام‌السلطنه، تهران، زوار.
۶۱. مونس سرخه، مریم (۱۳۹۶). پوشاک ایرانیان در عصر قاجار (چگونگی و چرایی)، تهران، مرکب سپید.
۶۲. نفیسی، علی اکبر (۱۳۵۵). فرهنگ نفیسی، تهران، کتابفروشی خیام.
۶۳. ویلز، چارلز جیمز (۱۳۶۳). تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، ترجمه: جمشید دودانگه و مهرداد نیکنام، تهران، زرین.
۶۴. ویلز، چارلز جیمز (۱۳۸۸). ایران در یک قرن پیش، سفرنامه دکتر ویلز، ترجمه: غلامحسین فراگوزلو، تهران، اقبال.
۶۵. هدایت، مهدیقلی (۱۳۸۵). خاطرات و خطرات، تهران، زوار.
۶۶. بیت، چارلز ادوارد (۱۳۶۵). خراسان و سیستان، سفرنامه کنل بیت به ایران و افغانستان، ترجمه: قدرت الله روشنی و مهرداد رهبری، تهران، انتشارات یزدان.